



## جرمش این بود که آگاه می‌کرد

نشستی با خانواده و تعدادی از  
همکاران معلم شهید جواد نوروزی

گزارشگر: نصرالله دادار  
عکاس: محمدمین دادرس

ساعت هفت و دو دقیقه صبح روز سه‌شنبه ۲۶ فروردین‌ماه امسال، درست یک ساعت و نیم قبل از ورود رئیس‌جمهور محترم به استان سیستان و بلوچستان، آقای جواد نوروزی معلم «دبستان شهید رجایی» روستای «حیط» شهرستان «راسک»، ترور شد و به شهادت رسید. معلم شهید جواد نوروزی متولد ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۶۷ در ایرانشهر بود. وی روز اول مهرماه سال ۱۳۸۸ در آموزش و پرورش شهرستان راسک استخدام و از همان تاریخ معلم روستای حیط شده بود.

محمد نوروزی (پدر)، عبدالستار آبادیان و مصطفی رضایی‌نسب (همکار)، محمدمین نوروزی (پسرعمو) و هادی خواجه‌داد (دوست)، و خانم‌ها کنیز رضا مباشری (مادر) و ملیحه پورمندان (همسر).

توفیق یافتیم نشست با خانواده آن شهید عزیز و چند تن از همکاران و دوستان وی داشته باشیم که گزارش آن در ادامه تقدیم می‌شود. بزرگوارانی که در این نشست حضور یافتند عبارت بودند از: آقایان

ملیحه پورمندان و محمدحسین نوروزی  
(همسر و فرزند شهید)



**دو موتور سوار،  
بهترین معلم  
مدرسه‌شان را  
که تنها جرمش  
آگاه کردن بچه‌ها  
بود، هدف گلوله  
قرار دادند**



محمدحسین نوروزی، طفل چند ماهه معلم شهید نیز در جمع ما حضور داشت.

پیشاپیش از همه همکارانی که در اداره کل آموزش و پرورش استان سیستان و بلوچستان ما را در تهیه این گزارش یاری کردند، به خصوص آقایان **نخعی، حسین بر، زارعی، رحیمی، گلی و دادرسی**، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنیم.

### قصه ترور و شهادت معلم شهید جواد نوروزی

صبح روز سه‌شنبه ۲۶ فروردین‌ماه سال ۱۳۹۳ است. امروز رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران به این استان سفر می‌کند. هنوز چند دقیقه‌ای به آغاز کلاس بچه‌های دبستان شهید رجایی «روستای حیط» از توابع شهرستان راسک استان سیستان و بلوچستان باقی است و دانش‌آموزان و معلمان این روستا بین خانه تا مدرسه در حرکت‌اند. آقای **جواد نوروزی**، معلم دبستان شهید رجایی، نیز از همسر و فرزندش خداحافظی کرده و پیاده‌راه مدرسه را پیش گرفته است. چهره پوشیده دو موتورسوار ناشناس در راه مدرسه، برخی از دانش‌آموزان را به تعجب وامی‌دارد. اما فطرت پاک و انسانی آن‌ها اجازه نمی‌دهد فکر بد به خود راه دهند.

چند دقیقه‌ای نمی‌گذرد که صدای شلیک چند گلوله موجب می‌شود دانش‌آموزانی که در نزدیکی حادثه هستند، زمین‌گیر شوند و پشت‌سر خود را نگاه کنند. آن دو موتور سوار، بهترین معلم مدرسه‌شان را که تنها جرمش آگاه کردن بچه‌ها بود، هدف گلوله قرار می‌دهند. بچه‌ها می‌گویند که اگر چنین گمانی (ترور معلم) به خود راه می‌دادند، امکان نداشت سینه خود را سپر بلا می‌جان معلمشان نکنند.

### شهادت آقا جواد از زبان همسرش

خانم **ملیحه پورمندان**، همسر و دخترعمه معلم شهید جواد نوروزی است. وی در تاریخ هفتم تیرماه سال ۱۳۹۱ با آقا جواد ازدواج کرده و دارای یک پسر چند ماهه است. او می‌گوید: «روز ۲۶ فروردین‌ماه امسال، آقا جواد مثل همیشه حوالی ساعت ۷ صبح از ما خداحافظی کرد و از خانه بیرون رفت که به مدرسه برود. مدرسه به خانه ما نزدیک است. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که صدای شلیک چند گلوله مرا ترساند. خواستم از خانه بیایم بیرون و تا حیاط خانه هم آمدم که بروم بیرون، ولی چون همسرم گفته بود هیچ‌وقت تنها از خانه بیرون نرو، از خانه بیرون نیامدم.

ساعت هفت و بیست دقیقه بود که دو نفر از

همکاران آقا جواد (آقایان آبادیان و بامری) به در منزل ما آمدند و گفتند که آقا جواد را زده‌اند.

پرسیدم: «یاچی؟» گفتند با چاقو. فوراً با **علیرضا**، برادر بزرگ آقا جواد تماس گرفتم و این مطلب را به او گفتم. ولی گفتم که خودم هنوز آقا جواد را ندیده‌ام. همکاران جواد خواستند مرا به ایرانشهر ببرند. گفتم تا جوادم را نبینم، دلم آرام نمی‌گیرد. پس از آن از خانه بیرون آمدم و آمبولانس حامل جواد را دیدم. به سرعت به طرف آمبولانس رفتم و دیدم که جواد من شهید شده است.

### آقا جواد عاشق تعلیم و تربیت دانش‌آموزان بود

خانم پورمندان درباره عشق همسرش به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان روستای حیط می‌گوید: «آقا جواد وقتی از مدرسه به خانه برمی‌گشت، مرتب از کارهایی که آن روز در مدرسه برای دانش‌آموزان انجام داده بود، صحبت می‌کرد. برای نمونه می‌گفت: امروز این درس‌ها را به بچه‌ها یاد دادم، یا این کارها را برایشان انجام دادم.

یادم هست یک بار هم با هم به چابهار رفتیم. در چابهار هیچ چیز برای خودمان نخرید، ولی برای بچه‌های مدرسه‌اش دفتر، قلم، خودکار، قلممه و مدادپاک‌کن خرید و آورد به دانش‌آموزانش داد. او به هزینه شخصی دانش‌آموزان را تشویق می‌کرد.» خانم پورمندان در پاسخ به این سؤال که آقا جواد درباره تربیت فرزندش چگونه فکر می‌کرد، خاطر نشان می‌سازد: «او دائم به من تأکید می‌کرد، مواظب بچه‌مان باش. او دوست داشت که فرزندمان **محمدحسین** قاری قرآن شود و می‌گفت: «ان شاءالله وقتی محمدحسین پنج ساله شد، به او قرآن خواندن یاد می‌دهم.»

### زنان روستا برای جواد گریستند

آقای **عبدالستار آبادیان**، یکی از معلمان مدرسه شهید رجایی روستای حیط است. وی بومی این روستاست. ۱۱ سال سابقه کار در آموزش و پرورش دارد و از دوستان بسیار صمیمی آقا جواد است. به گفته وی، اهالی روستای حیط همه مسلمان و اهل سنت هستند. ایشان درباره چگونگی ترور این معلم شهید می‌گوید: «آن روز حوالی ساعت ۷ صبح صدای شلیک چند گلوله را شنیدم، اما فکر نمی‌کردم اتفاق مهمی رخ داده باشد. چون شنیدن صدای شلیک گلوله در منطقه ما عادی است. خیلی وقت‌ها قاقچ‌چیان در تعقیب و گریز هستند و بین مأموران پاسگاه و آن‌ها تیراندازی می‌شود. اما وقتی به نزدیکی‌های مدرسه رسیدم، دیدم



**حرمت پدرش را خوب نگه می‌داشت**  
به گفته خانم کنیزرضا مباحثی، مادر شهید، آقا جواد احترام خاصی برای پدرش قائل بود. وی توضیح می‌دهد: «وقتی بیرون می‌رفت، هر مشکل و اتفاقی برایش رخ می‌داد، می‌آمد و به من گفت. یا اگر چیزی می‌شنید، می‌آمد و همه را به من می‌گفت. البته همه بچه‌های من این‌گونه‌اند. حتی اگر بیرون چیزی می‌خورند یا دوستی را می‌دیدند، همه را به من می‌گفتند. نه تنها آقا جواد، هیچ‌کدام از بچه‌هایم چیزی را از من پنهان نمی‌کنند.

آقا جواد و بقیه بچه‌ها، از یک طرف چون پدرشان نظامی و بیشتر در مأموریت بود، و از طرف دیگر، به خاطر ناراحتی قلبی پدرشان، کمتر با وی صحبت یا درد دل می‌کردند و بیشتر با من حرف می‌زدند. ادب و متانت آقا جواد زبانزد همه بود.»

محمد نوروزی  
(پدر شهید)



### عشق به امام حسین(ع) و عزاداری برای آن حضرت

عشق به امام حسین(ع) و علاقه به عزاداری برای آن حضرت، یکی از ویژگی‌هایی بوده که آقا جواد از دوران کودکی داشت. خانم مباحثی ادامه می‌دهد: «بچه‌ها در دوران کودکی معمولاً با وسایلی مانند ماشین و مانند آن بازی می‌کنند، ولی آقا جواد از بچگی علاقه داشت خودش را با سنج و وسایل عزاداری مشغول کند. او از کودکی طبل می‌زد و نوحه‌سرای می‌کرد. اگر گاهی هم جایی می‌رفتیم که وسایل عزاداری نبود، در قابلمه‌ها را برمی‌داشت و با آن‌ها سنج می‌زد. خیلی وقت‌ها بچه‌های عمو و عمه‌اش را دور خودش جمع می‌کرد و برایشان نوحه می‌خواند.



کنیزرضا مباحثی  
(مادر شهید)

نوحه اصلی هم که همیشه می‌خواند «عمه بابایم کجاست» بود. جواد علاقه خاصی به این نوحه داشت. حتی در همین سال‌ها هم که بزرگ شده بود، این نوحه را می‌خواند. نمی‌دانم این نوحه را در وصف بچه‌اش می‌خواند یا نه. چون الان بچه‌اش باید از عمه‌اش بپرسد که عمه بابایم کجاست؟»

### راه‌اندازی کتابخانه و ترویج کتاب‌خوانی در مدرسه حیط

آقای مصطفی رضایی‌نسب یکی دیگر از همکاران معلم شهید نوروزی است که در سال

که دانش‌آموزان به سمت محل حادثه می‌دوند و می‌گویند آقا جواد را زده‌اند. من هم به محل حادثه رفتم و متوجه شدم که جواد را به شهادت رسانده‌اند. ۹ گلوله به او شلیک کرده بودند که به سینه، پهلو، دست و سرش اصابت کرده بود.»  
وی در پاسخ به این سؤال که فکر می‌کنید چرا جواد را به شهادت رساندند، می‌گوید: «من هر چه فکر می‌کنم که آقا جواد چه جرمی داشت، متوجه نمی‌شوم. آقا جواد کسی نبود که با دیگران درگیر شود. همه همکاران، دانش‌آموزان و اهالی روستا او را دوست داشتند. وقتی خبر شهادت او به گوش مردم رسید، همه اهالی روستا ناراحت شدند. زنان روستا برای او گریه و زاری می‌کردند.»

آقای آبادیان می‌افزاید: «تنها کسانی که از شهادت این معلم فداکار سود می‌برند، دشمنان اسلام و مسلمین هستند. چون او به هیچ کس بدی نمی‌کرد. همه مردم روستا از او تعریف و تمجید می‌کردند. جواد آن قدر با مردم روستا خوب بود که بعضی‌ها می‌گفتند او بلوچ است. نوحه معاشرت او با مردم بلوچ واقعاً خیلی خوب بود. خیلی دوست داشت به همه کمک کند. در کارهای اداری مدرسه هم کمک می‌کرد. هر وقت کار شخصی داشتیم، با ماشین خودش می‌آمد و ما را می‌برد.»

### چهره غرق به خون جواد در رویای پدر، قبل از شهادت

آقای محمد نوروزی، پدر شهید، می‌گوید: «آقا جواد دو شب قبل از شهادت، هر شب با چهره غرق به خون به خوابم می‌آمد و من از سر شب تا صبح در عذاب بودم و نمی‌توانستم بخوابم. در دو شب قبل از شهادت جواد، من حتی یک ساعت هم نتوانستم بخوابم. به همین دلیل هم بود که وقتی همسرم به من گفت جواد را چاقو زده‌اند، باورم نشد. گفتم که در منطقه سرباز و راسک چاقو معنی و مفهومی ندارد. جواد شهید شده است.»

### ویژگی‌های تربیتی و اخلاقی شهید

آقای نوروزی درباره ویژگی‌های اخلاقی و تربیتی این معلم شهید اضافه می‌کند: «اگر زمانی من عصبانی می‌شدم و مثلاً به او می‌گفتم چرا این کار را انجام ندادی؟! تنها حرفی که می‌زد این بود: «جان، چشم. خودت را ناراحت نکن.» بعد آن کار را ظرف ۱۰ دقیقه به نحو احسن انجام می‌داد. از اداره که می‌آمدم، اگر ایشان در منزل بود، به خدا قسم، دکمه‌های کت یا پیراهنم را باز می‌کرد. جوراب‌هایم را از پایم درمی‌آورد و می‌گفت: «پدر جان شما خسته‌ای، بنشین استراحت کن.»





مصطفی رضایی نسب  
(همکار شهید)



**۹ گلوله به او  
شلیک کرده بودند  
که به سینه، پهلوی،  
دست و سرش  
اصابت کرده بود**

عبدالستار آبادیان  
(همکار شهید)



به ایثار و از خودگذشتگی شهید نوروزی برای دانش‌آموزان محروم روستا اشاره می‌کند و می‌گوید: «آقا جواد سه سال متوالی ماشین اصلاح آقای آبادیان را می‌گرفت و موی سر بچه‌ها را اصلاح می‌کرد. بارها از او می‌پرسیدم: جواد چرا این کار را می‌کنی و خودت را به زحمت می‌اندازی؟!»

می‌گفت: مصطفی جان شاید این‌ها پول نداشته باشند که بروند آرایشگاه و موی سر خود را کوتاه کنند. پدران بچه‌ها یا کشاورزند یا کارگر و شاید هزار تومان هم نداشته باشند که سرشان را اصلاح کنند.

جواد همیشه قبل از شروع کلاس، در کلاس حاضر می‌شد و بعد از آنکه همه می‌رفتند، از کلاس بیرون می‌رفت. زود می‌آمد و دیر می‌رفت. وقتی آقا جواد سال اول کارش را در این روستا به پایان برد، آن قدر اولیای دانش‌آموزان از کارش راضی بودند که جواد در روستا شهرت پیدا کرد. در سال دوم تدریسش، برخی از مردم روستاهای اطراف بچه‌های خود را به خاطر ایشان می‌آوردند که در این مدرسه ثبت‌نام کنند.»

آقای رضایی نسب در پایان صحبت خود، ضمن ابراز تأسف از ترور آقا جواد می‌گوید: «من معتقدم که شهادت سعادت است و نصیب هر کس نمی‌شود، مگر بنده خوب خدا و جواد بنده خوب خدا بود.

هیچ‌کس از او ناراضی و ناراحت نبود. همه روستاییان او را می‌شناختند و به او احترام می‌گذاشتند. به نظر من آن‌ها که دست به ترور این معلم محبوب زدند، از روستای حیط نبودند. این کار فقط می‌تواند کار عناصر استکبار و خودفروخته آن طرف مرز باشد. من حاضرم قسم بخورم که اگر بچه‌های روستا باخبر می‌شدند که آقا جواد را می‌خواهند ترور کنند، همه صف می‌کشیدند و سینه سپر می‌کردند تا گلوله به آن‌ها بخورد، ولی به جواد نخورد. واقعاً وجود این معلم برای تک‌تک روستاییان اهمیت داشت.»

به گفته پدر شهید: «هر وقت آقا جواد به زاهدان می‌آمد، یا به ایرانشهر (منزل عمه‌اش) می‌رفت، یک بسته کاغذ A4 می‌خرید و می‌برد به روستا. گاهی می‌پرسیدم چرا کاغذ A4 می‌گیری؟ می‌گفت: پدر جان اکثر بچه‌های روستا حتی توان خرید یک برگ کاغذ A4 را ندارند. من این کاغذها را می‌خرم و می‌برم روستا تا سؤالات را برای دانش‌آموزان کپی کنم. اتفاقاً روز شهادتش تعدادی از همین برگه‌های سؤال را در دست

۱۳۸۸، هم‌زمان با او در آموزش و پرورش شهرستان راسک استخدام شده است. وی می‌گوید: «من، آقا جواد و آقای جواد راشکی در یک زمان در آموزش و پرورش راسک استخدام شدیم. ما سه نفر دو سال هم‌اتاق بودیم.

یعنی همکار، همدل و هم‌اتاق بودیم. آقا جواد همیشه لبخند روی لب داشت. ما هیچ وقت از جواد واژه «نه» نشنیدیم. می‌گفتم برویم کوهنوردی، می‌گفت برویم. نه نمی‌گفت. بسیار هم پرکار بود. آقا جواد به تنهایی کتابخانه و کتاب‌خوانی را در مدرسه راه‌اندازی کرد.»

آقای رضایی نسب می‌افزاید: «وقتی ما به مدرسه شهید رجایی حیط آمدیم، من چون کارشناس تربیت‌بدنی بودم، معلم ورزش شدم و آقا جواد معلم پایه اول. شما می‌دانید که کار در پایه اول دبستان سخت است، به‌خصوص که سال اول تدریس باشد. هیچ‌کس از همکاران فکر نمی‌کرد آقا جواد بتواند کلاس پایه اول را به خوبی اداره کند. ولی در پایان آن سال بهترین کلاس مدرسه، کلاس پایه اول بود. من چون دو سه روز در هفته کلاس داشتیم، بقیه اوقات به زاهدان می‌رفتم. او با هزینه شخصی از زاهدان کتاب الگوی تدریس و روش تدریس سفارش می‌داد. جواد اساساً برای تعلیم و تربیت ساخته شده بود. اگر کسی او را نمی‌شناخت، فکر می‌کرد ۱۰ یا ۱۵ سال سابقه تدریس دارد. گاهی برخی معلمان پایه‌های سوم و چهارم در کارشان با مشکل روبه‌رو می‌شدند و می‌آمدند از جواد سؤال می‌کردند که این مبحث را چطور درس بدهیم. او هم آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. ما واقعا متحیر می‌ماندیم که آقا جواد این همه اطلاعات را از کجا آورده که این قدر به‌روز است.»

به گفته آقای رضایی نسب، این معلم شهید روی نظم مدرسه خیلی دقت می‌کرد. صبحگاه را سر ساعت اجرا می‌کرد و از بچه‌ها می‌خواست قرآن بخوانند. آن قدر روی نظم مدرسه کار کرده بود که رئیس یکی از مجتمع‌های منطقه به خاطر علاقه به نظم مدرسه شهید رجایی و به خاطر اینکه به جواد نزدیک باشد، به این مدرسه آمد و معاون دبستان شد.

**سر بچه‌های مدرسه را خودش اصلاح می‌کرد**  
آقای رضایی نسب در ادامه صحبت‌های خود



هادی خواجه‌داد  
(دوست شهید)

**همه همکاران،  
دانش آموزان و  
اهالی روستا او را  
دوست داشتند.  
وقتی خبر شهادت  
او به گوش  
مردم رسید،  
همه اهالی روستا  
ناراحت شدند.  
زنان روستا برای  
او گریه و زاری  
می کردند**



آبادیان جداً تقدیر و تشکر کنیم که ما را در همه مراسم فرزند شهیدم یاری کردند. واقعا دستشان درد نکند.

من خدا را شکر می‌کنم که بچه‌ام در راه تعلیم و تربیت فرزندان مناطق محروم کشور، به خصوص مناطق محروم استان سیستان و بلوچستان، به درجه رفیع شهادت رسید. او می‌خواست که فرزندان این مرزوبوم را از جهل و نادانی نجات بدهد و طبیعی است که استکبار و شیطان‌صفتان و مزدوران آن‌ها نمی‌خواهند که فرزندان محروم این منطقه باسواد و با فرهنگ شوند. چون اگر آن‌ها تعلیم و تربیت پیدا کنند، خصوصاً در سالی که از سوی مقام عظمای ولایت سال فرهنگ نامیده شده است، احساس خطر می‌کنند که دیگر نتوانند بیابند و اهداف شوم و پلید خودشان را روی فرزندان این مرزوبوم پیاده کنند. بنابراین، معلمانی مانند فرزندم را که همه عشق و علاقه آن‌ها تعلیم و تربیت بچه‌های این مرزوبوم است، به شهادت می‌رسانند.

### تعلیم و تربیت و رشد فرهنگی بهترین سلاح است

پدر شهید توصیه می‌کند: «بهترین راه مقابله با استکبار و شیطان‌صفتان و مزدوران آن‌ها، توسعه فرهنگ و تعلیم و تربیت در سراسر این مرزوبوم است. ما باید هوشیار باشیم. مسئولان محترم آموزش و پرورش نباید صحنه را خالی کنند. باید به همه مناطق این مرزوبوم معلم اعزام کرد و تعلیم و تربیت را افزایش داد تا ریشه جهل و نادانی که باعث سوءاستفاده استکبار و مزدوران آن‌ها در منطقه می‌شود، خشک شود.

به خدا سوگند، بنده همان‌طور که پیش وزیر آموزش و پرورش و مدیرکل آموزش و پرورش استان اعلام کردم، اگر لازم باشد تعلیم و تربیت در این مرزوبوم با خون احیا شود، خون سه فرزند دیگر را نثار تعلیم و تربیت کشور، به خصوص در مناطق محروم سیستان و بلوچستان، خواهم کرد. ان شاء الله.

محمد حسین، فرزند این شهید بزرگوار هم، معلم آینده این کشور خواهد شد و راه پدرش را که تعلیم و تربیت فرزندان این مرزوبوم و مقابله با جهل و نادانی است، ادامه خواهد داد.»

داشت که کنار جنازه‌اش افتادند. فیلم‌برداران صداوسیما و بچه‌های سپاه می‌گفتند: تعدادی برگه‌های امتحانی بالای سر شهید بود که ما آن‌ها را جمع‌آوری کردیم و تحویل اداره دادیم.»

### گلاب پاش «بی تاب حسینم»

برخی از دوستان، اقوام و نزدیکان شهید نوروزی نقل می‌کنند که آقاچواد در روزهای تاسوعا و عاشورا همیشه در میان دسته‌های عزاداری گلاب می‌پاشید.

آقای محمد امین نوروزی، پسرعمو و دوست بسیار صمیمی آقاچواد، در این زمینه می‌گوید: «بهترین خاطره‌هایی که از آقاچواد دارم، مربوط به روزهای تاسوعا و عاشوراست. او گلاب‌پاشی داشت که آن را مزین کرده بود به جمله زیبای بی تاب حسینم. روزهای تاسوعا و عاشورا با این گلاب‌پاش، عزاداران حسینی را معطر می‌کرد. او واقعا عاشق امام حسین (ع) بود.»

پسرعموی آقاچواد در ادامه می‌گوید: «روز جمعه ۱۵ فروردین‌ماه که آقاچواد می‌خواست به محل کارش، روستای حیط برگردد، وقتی برای خداحافظی به خانه ما آمد، سه بار رفت و آمد و خداحافظی کرد؛ طوری که من فکر کردم می‌خواهد برود و تا آخر خردادماه به زاهدان نیاید. پرسیدم: جواد چی شده؟ چرا این قدر خداحافظی می‌کنی؟ کی به زاهدان می‌آیی؟ او گفت: ۱۵ اردیبهشت. اما او برای همیشه رفت.»

آقای هادی خواجه‌داد، یکی از دوستان دوران دبیرستان شهید نوروزی هم می‌گوید: «من در کلاس سوم در دبیرستان امام موسی کاظم (ع) با او آشنا شدم. آن سال اولین سالی بود که آقاچواد از ایرانشهر به زاهدان آمده بود. ما ۱۰ روز اول ماه محرم با هم می‌رفتیم عزاداری.

یکی از خاطراتی که از ایشان در ذهنم هنوز باقی است، این است که او یک گلاب‌پاش داشت که روزهای تاسوعا و عاشورا با آن روی عزاداران امام حسین (ع) گلاب می‌پاشید و آن‌ها را معطر می‌کرد.»

آقای محمد نوروزی در پاسخ به این سؤال که به‌عنوان پدر یک معلم شهید چه پیامی برای مسئولان بلندپایه آموزش و پرورش دارید، می‌گوید: «قبل از هر چیز ضروری می‌دانم از همه مسئولان آموزش و پرورش استان، شهرستان راسک و مدیر و معلمان مدرسه شهید رجایی، به خصوص آقایان داوود ذوالفقاری، نخعی، زارعی، گلی و عبدالستار